

بررسی نقش شورشیان در واقعه عاشورا

دکتر بشیر سلیمی^۱

اصغر کریمخانی^۲

دکتر حمیدرضا صفاکیش^۳

چکیده

هدف از این نوشتار، بررسی نقش خوارج (شورشیان) در واقعه عاشورا از منظر تاریخی و حدیثی است که در آن شخصیت و نقش افرادی چون شمر بن ذی الجوشن، شیبث بن ربیع، خاندان اشعث و... مورد تحلیل قرار می‌گیرد. روش پژوهش، کتابخانه‌ای و با نگاهی به نظریه عمومی خوارج در باب تکفیر است. از یافته‌های این پژوهش، موضوع اخیر است که نقش و حضور خوارج در واقعه عاشورا و دوران امام حسین علیه السلام را از منظر فقهی و عقیدتی برای این گروه موجه می‌سازد. بدین منظور، حضور این گروه به صورت تأثیر مستقیم و غیرمستقیم در واقعه عاشورا بررسی شده است. اگرچه شکل‌گیری خوارج به دوران پیشین برمی‌گردد، ولی به جهت اختصاصی بودن قلمروی تحقیق و آن که در دوران امام علی علیه السلام بر روی نقش خوارج پژوهش‌های صورت نگرفته، از حیثه این جستار بیرون است.

کلیدواژه‌ها: خوارج، عاشورا، امام حسین علیه السلام، جنگ صفین، حکمیت.

۱. theologypnu@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (askarim1341@gmail.com)

۳. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

صدر اسلام آکنده از اسباب و حوادث مهم سیاسی و تأثیرگذار در قرون بعدی تمدن اسلامی است. از جمله این حوادث می‌توان اختلاف در جانشینی پیامبر ﷺ، اختلاف در شورای شش نفره منتخب خلیفه دوم، شورش علیه عثمان و قتل او، جنگ‌های عصر امام علی علیه السلام و به قدرت رسیدن حزب اموی به سرکردگی معاویه و در نهایت شهادت غم‌بار امام حسین علیه السلام و یارانش در واقعه عاشورا اشاره کرد. رخدادهای مذکور را می‌توان زمینه‌ساز و پشتوانه اصلی و تاریخی شکل‌گیری فرقه‌های اسلامی و جریان‌های سیاسی بعدی دانست. اما حوادث عصر امام علی علیه السلام و به ویژه جنگ صفین و ظهور فرقه خوارج، از این نظر، نقطه عطفی به شمار می‌رود؛ چرا که از این پس شیعه به عنوان یک گروه متمایز در برابر اکثریت اهل سنت و جریان‌های انحرافی مطرح شد.

در جنگ صفین، هنگامی که معاویه دید ادامه جنگ به نفع علی علیه السلام خواهد بود، با مشورت عمرو بن عاص، دستور داد قرآن‌ها را سرنیزه‌ها بزنند؛ حيله‌ای که سرانجام کار را به حکمیت کشانید. معترضان، امام علی علیه السلام را به جرم پذیرش حکمیتی که خودشان بر او تحمیل کرده بودند، تکفیر نمودند و با آن حضرت به جنگ برخاستند. هر چند خوارج در آغاز به عنوان یک حزب سیاسی ظهور کردند و از همین رونیز برخی بر آنها نام حزب می‌نهند، اما همین حزب به تدریج مجموعه‌ای از اندیشه‌ها را مبنای خود قرار داد و در قالب مکتبی کلامی و پایه‌گذار جریان‌های تکفیری در قرون بعدی ظهور کرد. از نظریه عمومی خوارج در باب تکفیر، دو نوع برداشت صورت می‌گیرد:

الف) چنانچه خلیفه یا امام به تعبیر رایج در متون کلامی و فقهی، گناه کبیره‌ای انجام دهد مسلمان نیست و از همین رو قیام بر ضد او نه تنها یک حق، بلکه اقدامی واجب است.

ب) از آن رو که سرزمین تحت حاکمیت چنین امامی نه دارالایمان، بلکه دارالکفر است، ریختن خون مردم عادی ساکن در آن سرزمین و حتی تلف کردن چارپایان آنان رواست.

از دیدگاه خوارج، مرتکب کبیره کافر و مرتد است؛ توبه وی پذیرفته نمی‌شود و کشتن او نیز واجب است. از این دیدگاه در متون فقهی خوارج، با عنوان «استعراض» یاد شده



است. به استناد همین حکم فقهی بود که مانند شمرا بن ذوالجوشن و شبت بن ربیع و اشعث بن قیس که خود زمانی از سرکرده‌های خوارج بودند و بعدها به طرفداران بنی‌امیه پیوستند، در محرم الحرام سال ۶۱ ق با قساوت تمام، جنایات ننگینی را در واقعه عاشورا رقم زدند.

تعریف «شورش» در لغت و اصطلاح

از آن جا که در زبان عربی، معادل کلمه مد نظر «خوارج» است، باید «خروج» و «خوارج» را تعریف کرد. «خوارج» از فعل لازم «خرج، یخرج، خروجاً»، مشتق می‌شود و به معنای بیرون رفتن است. اگر با حرف اضافه «علی» متعدی شود به معنای آماده جنگ شدن و علیه کسی طغیان کردن است (نک: فراهیدی، ۱۴۰۴: ۱۵۸/۴؛ ابن منظور، ۱۴۰۴: ۲/۲۴۹). البته خروج در معانی مثبت نیز به کار رفته است؛ همچون برای جهاد^۱ یا به عنوان یکی از نام‌های روز رستاخیز^۲.

در اصطلاح نیز چند تعریف گوناگون برای خروج آمده است:

۱. کسی که شرف و برتری در نسب و اجدادش ندارد؛ از این رو خروج می‌کند که برتری و شرفی کسب کند. (فراهیدی، ۱۴۰۴: ۱۵۹)
۲. هر کس بر امام حقی خروج کند که جماعتی از مسلمین بر آن اتفاق دارند، خواه در زمان صحابه نسبت به خلفای راشدین یا پس از آن (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱/۱۳۲)، در بیان نخست، صرفاً انگیزه‌های شهرت طلبی مطرح است و در بیان دوم، هدف، شورش بر حاکم مشروع است؛ خواه نصب وی بر اساس آموزه‌های قرآنی باشد یا خیر.
۳. گروهی از مخالفان کتاب و سنت که با عقاید ویژه خویش در زمان امام علی علیه السلام در حروراء ساکن شدند، در جنگ صفین بر امام برحق شوریدند. پس از آن به حکمیت رضایت دادند و شعار «لا حکم الا لله» سردادند و در نهایت امام علی علیه السلام را در محراب عبادت به شهادت رساندند (نک: خاتمی، ۱۳۷۰: ۱۰۷).

بنابراین، همین جریان ضد اهل بیت، مد نظر این پژوهش است. اگرچه لوی دلا ویدا

۱. «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ» (توبه: ۴۶).

۲. «ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (ق: ۴۲).

- خاورشناس یهودی - تقریباً همین معنا را اراده نموده، اما نگاه ما در این نوشتار، به پژوهش‌های مستشرقان با تردید همراه است؛ زیرا در تعریف وی، به گسترش دگماتیسم، برهم زدن آرامش شرق اسلام در دو سال آخر خلافت امام علی علیه السلام و امویان اشاره شده است (E,I,1997,P:1074).

خوارج در دوران امام حسین علیه السلام

خوارج با جنگ نهروان ریشه کن نشدند و به حیات خود ادامه دادند. هنگامی که امام حسن علیه السلام صلح کرد، خوارج علیه معاویه شورش کردند و بارها برای عاملان وی مزاحمت‌هایی به وجود آوردند و حتی گاهی لشکر او را شکست دادند. این نشان می‌دهد اگر آن‌ها با امیرالمؤمنین همراه می‌شدند، معاویه سقوط می‌کرد؛ ولی ایجاد این انحراف، باعث تضعیف جایگاه آن حضرت و سرانجام، شهادت ایشان شد. بنابراین، عمده فعالیت‌های خوارج در دوران معاویه، به استثنای سال‌های پس از مرگ وی در سال ۶۰ق، به طور کامل شامل روزگار حیات امام حسن و امام حسین علیه السلام می‌شود و شورش‌هایی علیه حکومت اموی بود که عمدتاً حالت زد و خورد داشت. پس از صلح امام حسن علیه السلام در سال ۴۱ق و خروج آن حضرت از کوفه به مدینه و در پی آن، ثبیت حاکمیت معاویه در عراق، خوارج ناگزیر به یارگیری و فعالیت‌هایی مخفیانه پرداختند و رفته رفته به مناطق شرقی ترمچون اهواز، کرمان و سیستان کوچ کردند. در این فاصله تا پیش از قیام عاشورا، عمده شورش‌های خوارج در منطقه بصره و کوفه و به صورت نامنظم بود که تمامی آنها سرکوب شد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳/۴۱۲). با این توضیحات، مشخص می‌شود که عمده فعالیت‌های خوارج در روزگار امام حسین علیه السلام و حضور آنها در شکل‌گیری واقعه عاشورا را باید در زمینه‌های دیگری جست‌وجو کرد که بدان می‌پردازیم.

تفاوت منطق امام حسین علیه السلام با منطق خوارج

گفته شد که تصور عموم مردم در زمان امام حسین علیه السلام این بود که اطاعت از خلیفه مسلمین واجب، و شورش و قیام علیه او در حکم خروج از دین است. امویان نیز با بهره‌گیری از این نوع تفکر، به حکومت خود قداستی خاص بخشیده بودند. امام حسین علیه السلام با آگاهی از این حيله دست‌گاه اموی و سوء فهم توده مردم، از همان ابتدای

حرکت خود دست به روشن‌گری زد و نشان داد که مشی و روش اهل بیت علیهم‌السلام با خوارج تفاوتی اساسی دارد؛ و چرا چنین نباشد، در حالی که یکی از مهم‌ترین دشمنان خوارج - درکنار جنگ با امویان - اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنان بودند؟

امام حسین علیه‌السلام در آغاز حرکت خود، وصیت‌نامه‌ای بسیار مهم به برادرش محمد بن حنفیه داد که به خوبی نشان‌دهندهٔ اختلاف مشی ایشان با خوارج است. امام علیه‌السلام در بخشی از این وصیت‌نامه می‌فرماید:

من از سرِ مستی و طغیان و فسادانگیزی و ستمکاری قیام نکردم و تنها برای اصلاح درامت جدم به پا خاستم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه‌السلام رفتار نمایم. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۲۱/۵)

همان‌گونه که امام علیه‌السلام در این وصیت‌نامه بیان می‌دارد، حرکت ایشان نه به سبب عصیان و به برهم زدن آرامش جامعه و وحدت مسلمین، بلکه به دلیل پدید آمدن انحراف در امت اسلام و برای اصلاح آن است. شاید در این جا خوارج بگویند ما هم در صدد اصلاح انحرافات دین اسلام و عمل به سیره پیامبر هستیم و همه اقدامات ما در همین راستاست؛ اما امام تصریح می‌دارد که این اسلام راستین و سیره حضرت رسول، همان روشی است که پدرش علی علیه‌السلام آن را در پیش گرفته بود و این همان چیزی است که خوارج با آن مشکل جدی دارند.

برداشت‌های مختلف از یک مقوله

دربارهٔ تفاوت حرکت امام حسین علیه‌السلام و خوارج، نکاتی وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود:

قیام‌ها و شورش‌های خوارج علیه حکومت اموی، به زعم خودشان به سبب انحرافات صورت گرفته در دین اسلام و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. این همان عملی است که در لسان شرعی از آن به فریضه امر به معروف و نهی از منکر تعبیر شده است؛ یعنی جامعه مسلمین در شرایطی قرار گیرد که به معروفات و آن چه مورد رضایت و تأیید شرع مقدس است، عمل نشود؛ بلکه به عکس، منکرات و آن چه مسلمین از ارتکاب آنها نهی شده‌اند، برفضای جامعه حاکم شود. در چنین شرایطی است که یک فرد مسلمان نباید ساکت بنشیند و

نسبت به تغییر ارزش ها و شیوع رذایل و گناهان بی تفاوت بماند. امام حسین علیه السلام نیز برای اصلاح امت جد بزرگوارش قدم در این مسیر نهاد. ایشان در مسیر حرکت به سمت کربلا فرمود: «آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل پرهیز نمی گردد؟» (حلوانی، ۱۴۰۸: ۸۸).

حال پرسش این است که آیا به راستی بین این دو حرکت، می توان تفاوتی لحاظ کرد یا آن که چون هدف هر دو اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر است، هر دو از یک جنس هستند؟ پاسخ به این پرسش، به دو مبنای فقهی متفاوت بستگی دارد که آن را اندکی توضیح می دهیم.

واجبات در فقه تشیع در یک تقسیم بندی از لحاظ منشأ اثر، به دو دسته تقسیم می شوند:

دسته اول، واجباتی مانند نماز، روزه، و... از آن نوع واجباتی هستند که وظیفه انسان تنها عمل به آنهاست و نباید به این مسئله بیندیشد که اثر دارد یا خیر. البته باید تمام تلاش خود را به کارگیرد و همه شرایط و مقدماتی را که در شرع به آنها اشاره شده رعایت کند تا هرچه بیشتریک عمل واقعی انجام دهد که آن هم اثر خاص خودش را خواهد داشت. ولی چنین نیست که اگر مثلاً به هر دلیل، شخص احتمال تأثیر را منتفی دانست، از انجام آن عمل دست بردارد.

دسته دوم، واجباتی هستند که در آنها منشأ اثر، شرط است. به تعبیر دیگر، در این دسته از واجبات، پای منطق انسانی به میان می آید؛ بدین بیان که انسان پیش از عمل، تمام جوانب کار را می سنجد و سپس با علم به منشأ اثر نسبت به آن عمل اقدام می کند؛ ولی اگر باور داشتیم که این عمل بی نتیجه است، نباید آن را انجام داد. اما در فقه خوارج، امر به معروف و نهی از منکر، عملی تعبدی محض است که منطق و سنجش انسانی هیچ راهی بدان ندارد. اگر شرایط جامعه به گونه ای بود که منکرات مورد پسند و عمل مردم و حاکمان قرار داشت و معروفات مغفول مانده بود، لازم و واجب است که فارغ از نتیجه کار دست به قیام مسلحانه زد (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۸۵). نکته مهم این است که هر چند خوارج در این دوران علیه دستگاه اموی قیام هایی انجام می دادند و معاویه دشمن

مشترک اهل بیت و خوارج به شمار می آید، اما امام حسین علیه السلام هرگز در این زمینه نه با خوارج همکاری کرد و نه حکومت اموی را در جنگ با خوارج یاری رساند. این مطلب به خوبی نشان دهنده تفاوت سیره و ماهیت و مبانی حکومتی و اعتقادی امامان معصوم علیهم السلام است.

حضور خوارج در واقعه عاشورا

با مطالعه درباره واقعه عاشورا درمی یابیم که خوارج هم در شکل گیری این رخداد، هم در حوادث روز عاشورا و هم پس از آن به طور مستقیم و غیرمستقیم حضور داشته اند.

الف) حضور بی واسطه (تبلیغات منفی) خوارج در واقعه عاشورا

وجود تفکر خارجی گری در جامعه مسلمانان آن زمان، با تبلیغات منفی و مخرب خوارج، در شکل گیری واقعه عاشورا نقشی اساسی داشت. در تحلیل هایی که از منظرهای مختلف دینی، کلامی و تاریخی پیرامون واقعه عاشورا انجام شده، این مسئله مغفول مانده و آن چنان که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. چنان که پیش تر گفته شد، معنای اصطلاحی خارجی، اشاره به کسی است که علیه رهبر و خلیفه جامعه مسلمین دست به شورش و قیام می زند و آرامش جامعه اسلامی را به هم می ریزد. مسلماً چنین حرکت و اقدامی از سوی غالب افراد جامعه محکوم است و تأیید توده مردم را به همراه ندارد. از این روست که می بینیم در شورش هایی که خوارج پس از نهروان و در دوران اموی انجام دادند، جامعه آنان را همراهی نکرد؛ چرا که اگر چنین بود، کار برای حکومت اموی بسیار سخت می شد و چه بسا به سرنگونی آنان می انجامید. بنابراین، در ذهن توده مردم چنین شکل گرفته بود که هر اقدامی علیه خلیفه و حاکم جامعه اسلامی، در حکم خارجی گری، مطرود و محکوم به شکست است و نباید از آن پشتیبانی کرد. در این دیدگاه، اقداماتی از این دست، تهدیدی علیه کیان، اقتدار و انسجام جامعه اسلامی است و بر خلیفه مسلمین و احاد امت اسلام لازم است به مقابله با آنان پردازند. دستگاه اموی نیز به نیکی به این مطلب آگاه بود و نهایت سوء استفاده را از آن می کرد و بدین وسیله هرگونه اقدام علیه حکومت خویش را مساوی با طغیان و سرکشی از خلیفه و

فتنه‌انگیزی می‌دانست. به طور کلی می‌توان گفت اطاعت از رهبر جامعه، لزوم حفظ جماعت و برهم نزدن وحدت مسلمین، و حرمت نقض پیمان، از متداول‌ترین اصطلاحاتی بود که پایه خلافت و دوام آن را حفظ می‌کرد (جعفریان، ۱۳۶۹: ۱۴۲). برای نمونه به این گفتار شمر توجه کنید که به خوبی مؤید فضای فکری در آن دوران است:

ابی اسحاق می‌گوید: شمر بن ذی الجوشن ابتدا با ما نماز خواند و سپس دست‌های خود را بلند کرد و گفت: خدایا! تو می‌دانی که من مردی شریف هستم؛ مرا مورد بخشش قرار ده. به او گفتم: چگونه خداوند تو را ببخشد، در حالی که در قتل فرزند پیامبر ﷺ مشارکت کرده‌ای؟ گفت: ما چه کردیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم؛ ما نیز نمی‌بایست با آنها مخالفت کنیم؛ چرا که اگر مخالفت می‌کردیم، از الاغ‌های آب‌کش بدتر بودیم. به او گفتم: این عذر زشتی است؛ اطاعت تنها در کارهای درست و معروف است. (امینی، ۱۴۱۱: ۳۰۰/۷)

پس از شهادت امام حسن علیه السلام، معاویه در کنار سخت‌گیری بر شیعیان، برخی از آنها همچون حجر بن عدی را به قتل رساند. در مدینه این خبر به امام حسین علیه السلام رسید. مروان - حاکم مدینه - نامه‌ای به معاویه بدین مضمون نوشت که شیعیان به خانه حسین بن علی رفت و آمد می‌کنند و از معاویه کسب تکلیف کرد. معاویه در جواب گفت: «نگران نباش؛ زیرا حسین بن علی پیمان شکنی نمی‌کند. اما در هیچ کاری متعرض او نشو». معاویه هم‌زمان نامه‌ای هم به امام حسین علیه السلام بدین مضمون نوشت:

خبرهایی از توبه ما رسیده است که شایسته توست. چه آن کس که با دست راست خود بیعت کند، شایسته است وفادار بماند. فرومایگانی که دوستدار فتنه و آشوب هستند، تو را فریب ندهند. (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۵)

چنان‌که به خوبی از فقره پایانی این نامه برمی‌آید، معاویه هرگونه اقدام علیه حکومت اموی را برابر با فتنه‌انگیزی و آشوب می‌داند و صریحاً به امام حسین علیه السلام می‌گوید که اگر علیه خلیفه مسلمین دست به قیام و شورش بزنی، در شمار طایفیان و خوارج قرار خواهی گرفت.

هنگامی که به ابن زیاد خبر رسید هانی بن عروه، مسلم را در منزل خویش پناه داده

است، او را به قصر خود احضار کرد. پس از صحبت‌هایی که بین آنها رد و بدل شد و به نزاع انجامید، ابن زیاد ضربه‌ای به سر هانی زد. هانی نیز دست به شمشیریکی از نگهبانان برد که ابن زیاد بکشد، ولی دیگر نگهبانان جلوی او را گرفتند. عبیدالله گفت: «تو حروری (از خوارج) هستی؛ خون تو برای ما مباح شده و تو خود خون خویش را روا داشتی» (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲/۲۹).

همچنین هنگامی که مسلم بن عقیل دستگیر شد، عبیدالله بن زیاد به او گفت: «ای ناسپاس! ای مخالف! بر پیشوای خود خروج کردی و میان مسلمانان تفرقه افکندی و آنان را به جان هم انداخته‌ای و فتنه‌انگیزی نمودی». هنگام خارج شدن امام حسین علیه السلام از مدینه نیز نمایندگان عمر بن سعید بن عاص - حاکم مدینه - خطاب به امام گفتند: «از خدا نمی‌ترسی؟ چرا از جماعت جدا می‌شوی و میان امت اسلام اختلاف می‌اندازی؟» (ابن اعثم کوفی، ۱۹۹۱: ۵/۲۸۵).

ابن زیاد در هنگام ورود به کوفه سخنرانی مهمی کرد که در ترساندن کوفیان و دست برداشتن از یاری امام، نقشی بسزا داشت. وی گفت: «شمشیر و تازیانه من بر مخالفان و متمردان حواله می‌شود. هر یک از شما مواظب باشد و خود را [از سطوت و شدت من] حفظ کند». سپس از منبر پایین آمد و به فرماندهان و گروه‌بانان و سایر مردم گفت: «همه باید اسامی مخالفان و غربا و آنهایی که مشمول غضب امیر المؤمنین هستند و حروری‌ها تهیه کنید. هر کسی نام آنها را بنویسد بری و آزاد خواهد بود و هر کس نام نبرد و ننویسد، باید تعهد کند که در اتباع خود مخالفی وجود ندارد و هر اتفاقی که رخ دهد مسئول خود او باشد که هیچ کس بر ما قیام و عصیان نکند و هر کس تعهد نکند یا صورت مخالفان را ندهد، از حمایت ما خارج و خون و مال او مباح خواهد بود» (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۴/۲۴).

عمر بن حجاج - یکی از فرماندهان ابن زیاد - با افتخار می‌گفت: «ما اطاعت از امام را کنار نگذاشته و از جماعت کناره‌گیری نکردیم» و این‌گونه سپاه ابن زیاد را تشویق و تحریک می‌کرد که «ای اهل کوفه! فرمان ما فوق خود را اطاعت کنید و در کشتن کسی که از دین خارج شده و با امام مخالفت کرده است شک نورزید!» (طبری، ۱۹۶۷: ۵/۴۳۵).

از شخصی از قبیل بنی اسد نقل شده است که وقتی لشکر بنی امیه از کربلا رفتند،

من در کنار نهر علقمه مشغول زراعت بودم. در آن جا عجایب و غرایبی دیدم که جز مختصری از آنها را نمی‌توانم نقل نمایم ... با خودم می‌گفتم: اگر این افرادی که کشته شدند، از خوارج بودند و بر عبیدالله بن زیاد خروج کردند و ابن زیاد دستور قتل آنان را صادر کرده بود، پس چرا از این کشتگان معجزاتی می‌بینم که از دیگران نمی‌بینم؟!» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۵ / ۱۹۴).

بنابراین، اعمال غیرقابل دفاع خوارج و نداشتن پایگاه بین توده مردم، موجب شده بود که دستگاه اموی با تبلیغات گسترده و شایعه‌پراکنی بین مردم، چنین الفاکند که حرکت و قیام امام حسین علیه السلام رخدادی تازه نیست و از همان نوع تحرکات خارجی‌گرایانه‌ای است که عموم مسلمین نه تنها باید از آن اجتناب کنند، بلکه برای حفظ وحدت جامعه اسلام و جلوگیری از تفرقه، علیه آن اقدام نمایند. چه بسا عده‌ای از توده مردم نیز با همین دید خارجی بودن که نسبت به حرکت امام داشتند، نه تنها به ایشان کمک نکردند، بلکه وظیفه دینی خود می‌دانستند که در مقابل ایشان قرار گیرند.

ب) حضور و تأثیر با واسطه خوارج در واقعه عاشورا

خوارج و دعوت امام به کوفه

بی‌گمان در میان هزاران نفری که برای امام حسین علیه السلام نامه فرستادند، خوارج نیز حضور داشتند. از مهم‌ترین افراد خوارج که به صراحت در تاریخ از او به عنوان کسی که به امام نامه نوشت، شیب بن ربیع است. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نیز به او و چند نفر دیگر مانند قیس بن اشعث همین مطلب و عهدشکنی را یادآور شد (طبری، ۱۳۸۷: ۵ / ۴۲۵). بدون شک، برای اکثر خوارج نبرد با امویان یک اصل و وظیفه بود و به آنها به چشم دشمن خود می‌نگریستند؛ اما این مطلب باعث نمی‌شد که دوستان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. به دیگر سخن، برخی خوارج واقعاً درد دین داشتند و به راستی برای احقاق حق و اصلاح جامعه - هرچند به زعم خودشان - دست به قیام زدند و امویان را مسئول مستقیم نابسامانی در آن دوران می‌دانستند. اما این سخن هرگز بدان معنا نیست که می‌خواستند پای در رکاب خاندان پیامبر و همراهی ایشان بگذارند. در دوران زندگانی آنها هیچ نکته درخشان و مثبتی در جهت یاری اهل بیت و شیعیان راستین دیده نمی‌شود که بتوان

کمترین احتمال را برای نیت صادقانه آنها مبنی بر آماده بودن برای پذیرش ولایت و رهبری امام حسین علیه السلام و جنگ با امویان لحاظ کرد. به نظر می‌رسد فارغ از هرگونه منفی‌نگری، در میان خوارج کم نبودند کسانی که در پی راه انداختن جنگ بین دودشمن خود - یعنی خاندان اهل بیت و امویان - بودند و نتیجه این جنگ هرچه بود به نفع آنها رقم می‌خورد. از این‌رو، شماری از آنان چندی پس از نامه‌نگاری و ورود مسلم به کوفه، به سرعت تغییر جهت دادند، پیمان شکستند و سرانجام در روز عاشورا موضع سکوت اختیار کردند.

خوارج و جنگ با امام حسین علیه السلام

در مقابل گروهی از خوارج که تنها به دلیل باورهای مذهبی خویش، با اهل بیت مخالفت می‌کردند، برخی از آنان پا را فراتر از این نهادند و در روز عاشورا مقابل لشکریان امام ایستادند. بر همین اساس است که گفته شده فرماندهان سپاه عمر سعد یا از بنی‌امیه بودند، یا از خوارج و یا از شام (حسینی میلانی، ۱۳۹۲: ۶۳).

با توجه به دشمنی خوارج با امویان، احتمال کمی وجود دارد که آنها به سبب باورهای مذهبی در سپاه عمر سعد قرار گرفته باشند؛ مگر آن‌که بگوییم شدت دشمنی‌شان با اهل بیت، بیشتر از امویان بود یا آن‌که می‌پنداشتند در این زمان، از میان این دودشمن مشترک، به گروهی گرایش پیدا کنیم که شانس پیروزی‌اش بیشتر است. در واقع، این گروه برای قرار گرفتن در لشکر عمر سعد از انگیزه‌ای دینی برخوردار بودند؛ هرچند به دلیل آن‌که یک طرف ماجرا یزید قرار داشت که حتی ظاهر دین را رعایت نمی‌کرد و در مقابل، فرزند پیامبر بود، برخی از آنها دچار تردید نیز شدند. نقل است که دو برادر از خوارج به نام‌های سعد بن حارث و ابوالحتوف بن حارث که با عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند، بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و صدای زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شدند و گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد». سپس افزودند: «این حسین، پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جدش را روز قیامت داریم. پس چگونه با او بجنگیم؟» آنان با گفتن این سخن به سپاه کوفه حمله بردند و آن قدر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند (مکارم شیرازی،

بی تا: (۴۷۵).

فارغ از تحلیل‌های این چینی، می‌توان مدعی شد که اکثر خوارج حاضر در لشکر یزید، فرصت‌طلبان و دنیا‌دوستانی بودند که بیشتر برای کسب مقام و ثروت و موقعیت اجتماعی بالاتر دست به چنان اعمالی زدند و اگر هم دغدغه دین داشتند، در مراتب بعدی مقاصدشان قرار داشت. عمده بزرگان خوارج مانند شمر بن ذی‌الجوشن، شیبث بن ربیع و حتی فرزندان اشعث به نام‌های محمد و قیس را می‌توان در این گروه قرار داد.

ج) شخصیت‌های مهم خوارج در عاشورا

۱. شمر بن ذی‌الجوشن

بدون تردید یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین چهره‌های خوارج است که در وقایع قبل، بعد و هنگامه روز عاشورا دخالت داشت. در این قسمت به برخی از مهم‌ترین رویدادهای زندگانی او اشاره می‌کنیم.

پدرش جوشن بن ربیعة بن کلابی، به خواسته پیامبر مبنی بر اسلام آوردن اهمیتی نداد و پس از فتح مکه بود که مسلمان شد (کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ۶/۴۹۴). درباره صفات وی آمده است: «پیس، زشت رو و بدقیافه بود. مذهب خوارج را اختیار کرد تا به این بهانه با علی و خاندانش بجنگد» (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۷/۵۱۰).

شمر و خوارج

هرچند در میان کتب معتبر تاریخی، آن‌جایی که از خوارج نام آشنا یاد کرده‌اند، نامی از شمر به چشم نمی‌خورد، اما برخی از نویسندگان نیز به صراحت از او تحت عنوان عضوی از خوارج کوفه یاد کرده‌اند. مثلاً شیخ راضی آل یاسین در کتاب *صلح الحسن علیاً* چنین می‌گوید:

سرکردگان خوارج در کوفه عبارت بودند: از عبدالله بن وهب الراسبی، شیبث بن ربیع، عبدالله بن الکواء، الاشعث بن قیس و شمر بن ذی‌الجوشن. (آل یاسین، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

در کتاب *هدایة الکبری* نیز روایتی از امام حسن مجتبی *علیه السلام* بدین مضمون می‌خوانیم:



حسن بن علی علیه السلام هنگام وفات به برادرش حسین علیه السلام فرمود: «همانا پدرم علی علیه السلام پس از جنگ صفین در خطبه‌ای، خبر شهادت من و تورا به مردم داد». اشعث بن قیس، پدر جعه - قاتل امام حسن علیه السلام - که در مجلس بود، برخاست و گفت: «اخباری را می‌گویی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز آن را ادعا نکرده است. این علوم را از کجا به دست آورده‌ای؟» امام پاسخ داد: «ای آتش بیار معرکه! همانا پسرت، محمد بن اشعث نیز از قاتلان حسین است. به خدا سوگند! شمر بن ذی الجوشن و شبث بن ربعی و زبیدی و عمرو بن حریث نیز از آنان هستند».

(خصیعی، ۱۴۱۹: ۱۸۴)

شمر در دوران امام حسن علیه السلام

از آن جاکه شمر از بزرگان کوفه به شمار می‌آمد، جای تعجب نیست که خود را در لشکریان امام حسن علیه السلام جای دهد. در این باره گفته شده است که افرادی مانند شمر، شبث بن ربعی، عمر بن حریث و... در شمار افراد منافق و دورویی بودند که هرگز آمیدی به اصلاح آنها نبود. خطری که از پیوستن چنین افرادی به سپاه امام، ایشان را تهدید می‌کرد، بزرگ‌تر از خطری بود که از دشمن مقابل انتظار می‌رفت (آل یاسین، ۱۳۷۸: ۱۳۵).

حضور شمر در وقایع کربلا و تحریک ابن زیاد به جنگ

از مهم‌ترین کسانی که فاجعه روز عاشورا را رقم زدند، شمر بن ذی الجوشن بود. در واقع افرادی مانند او می‌خواستند کار هر چه زودتر و به بدترین و زشت‌ترین شکل ممکن پایان پذیرد (شهیدی، ۱۳۸۱: ۱۶۷).

ماجرا بدین قرار است که عمر سعد نامه‌ای به ابن زیاد به این مضمون فرستاد:

خداوند شعله آتش را خاموش کرده و وحدت کلمه ایجاد نموده و امورات اسلامی را اصلاح فرموده است. حسین به من پیشنهاد داده که به جای اولش بازگردد، یا او را به هریک از مرزهای مسلمین که خواستیم بفرستیم و او مثل فردی از آنان نفع و ضررشان را بپذیرد. بالطبع با این پیشنهاد هم رضایت شما و هم مصلحت امت اسلامی تأمین خواهد شد.

وقتی عبید الله نامه را خواند گفت: «این نامه مردی است که مخلص امیر است و بر قوم

خود مهر و شفقت دارد. آری، پذیرفتم». در این بین شمر بن ذی الجوشن برخاست و گفت: «آیا این را از حسین می‌پذیری، در حالی که اکنون او در چنگ تو قرار گرفته در قلمرو تو و در کنارت مستقر شده؟ والله اگر دستش را در دستت قرار ندهد و از دیارت برود، به زودی نیرومند و عزیز خواهد شد و در مقابل، تو در اندک زمانی به ضعف و ناتوانی خواهی گرایید. این پیشنهاد را نپذیر که سستی موقعیت تو را در پی خواهد داشت. باید او و یارانش تسلیم فرمان تو شوند. اگر آنان را مجازات کنی، صاحب اختیاری و اگر خواستی آنها را ببخشی، باز از حیث تبلیغاتی به نفع توست. والله به من خبر رسیده که حسین و عمر بن سعد بین دولشکر جلسه تشکیل می‌دهند و همه شب را با هم صحبت می‌کنند. از کجا معلوم دستشان در دست هم نباشد؟ (ابومخنف، ۱۴۱۷: ۱۸۸)

ابن زیاد با این سخنان شمر تحریک شد و تصمیم خود را برای جنگ قطعی کرد. به عمر سعد نوشت:

من تو را سراغ حسین نفرستاده‌ام که گره کارش را بگشایی و به وی نیکی و بخشش کنی یا آرزوی سلامت و بقایش را کرده، نزد من برایش شفاعت نمایی. ... ببین اگر حسین و یارانش تحت فرمان ما درآمده و تسلیم شدند، آنها را در حال تسلیم نزد بفرست؛ ولی اگر نپذیرفتند و تسلیم نشدند به طرفشان یورش ببر و آنها را به قتل برسان. با آنان کاری کن که عبرت دیگران شوند. ... اگر به دستور من در مورد او عمل کنی، پاداش فرمانبردار شنوا را به تو خواهیم داد و اگر نپذیری، از کارگزاری من و سپاهم برکناری. لشکر را به شمر بن ذی الجوشن بسپار که من او را مأمور اجرای دستوراتم کرده‌ام. (همو)

سپس عبید الله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن را خواست و گفت: «با این نامه نزد عمر بن سعد برو. اگر ابن سعد از دستور سربپیچی کرد، تو با آنها بجنگ؛ چرا که شما از طرف من فرمانده مردم هستی. به ابن سعد حمله کن، گردنش را بزن و سرش را برایم بفرست» (همو: ۱۸۹).

توهین به امام حسین علیه السلام

ضحاک مشرقی می‌گوید: آتش افروخته بودیم که وقتی آمدند، از پشت سر به ما حمله

نکنند. وقتی به طرف ما آمدند و آتش را دیدند که از هیزم و نی شعله ور بود، یکی از آنها که سلاح تمام داشت، براسبی به تاخت آمد و با ما سخن نگفت تا بر خیمه ها گذشت و جز هیزم مشتعل چیزی ندید و بازگشت و به صدای بلند بانگ زد: «ای حسین! در این دنیا پیش از روز رستاخیز آتش را به شتاب خواستی؟» حسین علیه السلام پرسید: «این کیست؟ گویی شمر بن ذی الجوشن است!» گفتند: «آری، خدایت قرین صلاح بدارد! خودش است». فرمود: «ای پسر زن بزچران! تو در خور آتشی که در آن بسوزی» (طبری، ۱۳۸۷: ۵/۴۲۳).

امام حسین علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سگ سیاه و سفیدی را می بینم که در خون اهل بیتم زبان می زند. (اخطب خوارزم، ۱۴۱۰: ۳۶)

محاصره امام حسین علیه السلام

شمر بن ذی الجوشن پس از حمله به خیمه ها، سربازان را تحریک کرد که به امام علیه السلام حمله کنند. شمر با پیادگان نزدیک حسین علیه السلام آمد، اما امام به آن ها حمله کرد تا عقب نشستند و عاقبت او را محاصره کردند (همو).

به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام

طبری می گوید: مدت زیادی از روز گذشته بود، اما هر گروهی می خواست گروه دیگر مرتکب کشتن حسین علیه السلام باشد. آن گاه شمر میان فریاد زد: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ مادرهایتان عزادارتان شوند! بکشیدش! پس، از هر سو به او حمله بردند. زینب علیه السلام دوان دوان از خیمه بیرون آمد و این صحنه را دید و فریاد برآورد: «کاش آسمان به زمین می افتاد!» (همو: ۴۵۳).

بردن سرهای شهدا به کوفه

از دیگر فجایع رخ داده در حادثه کربلا، بریدن سر مطهر شهدا و بردن آن نزد ابن زیاد به قصد پاداش بود. این سرها میان لشکر تقسیم شد که پاداش به همه تعلق گیرد. در این میان، شمر که رییس قبیله هوازن بود، تعداد بیست سر را - که ظاهراً از همه بیشتر بود - در اختیار گرفت (همو: ۴۶۸).

بردن اهل بیت به شام

پس از فاجعه کربلا، عبیدالله بن زیاد دستور داد زنان و کودکان اهل بیت را برای عزیمت

به شام آماده کنند. به دستوری، طوق آهنین به گردن علی بن حسین علیه السلام نهادند و او و دیگر اسیران را به همراه محفز بن ثعلبه عایذی و شمر بن ذی الجوشن روانه کرد که پیش یزید ببرند (ابومخنف، ۱۴۱۷: ۲۶۸).

تحلیل

اگرچه شمر در جنگ صفین از امام جدا نشد و به خوارج نیوست و به طور کلی جزو هسته نخست خوارج نبود، اما از نظر برخی مورختن، بعدها با تغییر رویکرد، در زمره خوارج قرار گرفت. حتی هسته دوم خوارج که شمر در آن قرار داشت، به مراتب قوی تر از هسته نخست بود. البته وی پیش تر در جریان حجر بن عدی نیز علیه وی شهادت داد و عامل شهادت او نیز به شمار می رفت (طبری، ۱۹۶۷: ۲۷۰/۵). وی در پراکندن کوفیان از اطراف مسلم نیز نقشی مهم داشت. فرمان جنگ دسته جمعی، یورش به خیمه ها، شهادت همسر ابن عمیر کلبی و... همه از دستورات اوست. وی حتی با حيله اصل و نسب فامیلی و اخذ امان نامه نیز نتوانست حضرت ابوفاضل علیه السلام را بفریبد (مطهری، ۱۳۷۷: ۹۸/۱۷).

حتی زمانی که در صبح عاشورا، شمر به خیمه ها نزدیک شد تا رخنه ای پیدا کند، با تدبیر امام مواجه شد و از این روش شروع به فحاشی کرد. یکی از اصحاب قصد داشت او را با تیر بزند؛ اما امام علیه السلام منع کرد و فرمود: «نمی خواهم آغازگر جنگ باشم». امام حسین علیه السلام با این کار، اصل قرآنی «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَیْكُمْ» را نیز در مورد شمر رعایت کرد (همو: ۱۱۴/۱۶). از دیگر علل این روحیه خارجی گری شمر، می تواند نقص بدنی او نیز باشد؛ زیرا بر اساس قاعده روان شناسی، هر کس نقصی دارد، به هر شکل در پی جبران آن برمی آید (نک: همو: ۵۱۰/۱۷).

۲. شبث بن ربیع

در اواخر عمر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبران دروغین در حجاز برخاستند. یکی از این افراد، زنی از قبیله شبث به نام سجاح بود. شبث به وی ایمان آورد و وپس از چندی مؤذن ویژه او گردید (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۴۰۵). پس از مدتی یکی دیگر از پیامبران دروغین به نام مسیلمه از سجاح خواستگاری کرد و به عنوان مهریه او، نمازهای صبح و عشا را از امت سجاح برداشت. شبث مأمور ابلاغ این مژدگانی به امت سجاح شد. (طبری، ۱۹۶۷: ۱۹۶۷).



پیوستن به خوارج

با رخ دادن جریان حکمیت در جنگ صفین، شبت نیز از جمله کسانی بود که از سپاه امام علی علیه السلام جدا شد. از شبت بن ربیع در کنار عبدالله بن وهب الراسبی و ابن الکواء، تحت عنوان سران خوارج یاد شده است (یعقوبی، بی تا: ۱۹۱ / ۲).

مؤلف *ارشاد القلوب* چنین می گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام حرکت به جنگ نهروان، به سپاه کوفیان دستور داد در مدائن گرد آیند. چند تن از کوفیان مانند شبت بن ربیع، اشعث بن قیس، عمرو بن حرث و جریر بن عبدالله نزد حضرت آمدند و از وی مهلتی خواستند که کارهایشان را انجام دهند، سپس به امام علی علیه السلام پیوندند. حضرت علی به آنان فرمود: «به خدا سوگند! شما نیازی ندارید و من از آن چه در قلوب شماست، آگاهم. شما می خواهید مردم را از اطراف من پراکنده سازید». حضرت علی علیه السلام به مدائن رفت. آنان نیز به محلی به نام خورنق رفتند و در آن جا به تفریح پرداختند. آنها سوسماری را گرفتند و دست خویش را در دستان او گذاشتند و برای تمسخر علی علیه السلام با او بیعت کردند. سپس نزد امام علی علیه السلام در مدائن رفتند. علی علیه السلام با علم غیب خود از کردار زشت آنان خبر داد و فرمود: «به زودی در روز قیامت با امام خودتان، سوسمار - که با او بیعت کرده اید - محشور خواهید شد و او شما را به سوی آتش می کشاند». در ادامه، علی علیه السلام از کشته شدن سیدالشهدا به دست شبت و یارانش خبر داد و فرمود: «به خدا سوگند! ای شبت و ای حرث! شما فرزند من، حسین را خواهید کشت، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد» (دیلمی، ۱۴۱۲: ۲۷۶/۲-۲۷۷).

حضور شبت در کربلا

عبیدالله بن زیاد در نخیله از قشون خود سان دید و عمر بن سعد را با چهار هزار سوار به مقابله با حسین علیه السلام فرستاد و عبدالله بن حصین تمیمی نیز با هزار سوار دنبال او آمد و شبت ربعی را نیز با هزار سوار به سوی کربلا فرستاد (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱۵۵).

شبت از جمله کسانی بود که در روز عاشورا مورد خطاب امام حسین علیه السلام قرار گرفت؛ آن جا که فرمود: «ای شبت بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! مگر شما نبودید که به من نامه نوشتید و گفتید: میوه ها رسیده و باغستان ها

سرسبزگشته و چاه‌ها پر آب شده است و به نزد سپاه آماده خویش می‌آیی؛ بیا به کوفه؟» شبث و یارانش با کمال بی‌حیایی پاسخ دادند: «ما چنین چیزی ننوشتیم». امام حسین علیه السلام فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که شما چنین نوشتید. ای مردم کوفه! اگر مرا نمی‌خواهید، بگذارید به همان جاکه بودم، بازگردم...» (طبری، ۱۹۶۷: ۵/۴۲۵).

۳. محمد بن اشعث

وی یکی از مهم‌ترین و عاملان اصلی به راه انداختن آشوب در سپاه امام علی علیه السلام در واقعه صفین بود. گویی خروج اشعث بر امام برحقش و طغیان علیه وی، بر فرزندان او نیز سرایت کرد و پس از آن که دخترش جعدہ آن جنایت را در حق امام حسن علیه السلام مرتکب شد، این بار و در کارزار عاشورا، پسران اشعث هستند که باید کارنا تمام خانواده خود در حق اهل بیت علیهم السلام را تمام کنند و روح خوارجی خود را با شرکت در ریختن خون فرزندان پیامبر تسلی ببخشند. آری، دو پسر اشعث به نام‌های محمد و قیس در واقعه کربلا حاضر بودند مرتکب جنایاتی شدند که بخشی از آنها اشاره می‌کنیم.

امام حسن علیه السلام در وصیت به برادر خود، از فتنه‌انگیزی و دشمنی خاندان اشعث با اهل بیت سخن گفت. همچنین به آن حضرت فرمود: «پسر اشعث به نام محمد، از یاران ابن زیاد است و در کربلا دستش به خون تو آغشته خواهد شد» (عاملی، ۱۴۲۵: ۴/۳۰).

پس از دستگیری هانی، مسلم بن عقیل به همراه یاران خود به سمت دارالخلافه حرکت کرد. ابن زیاد با پول سعی در تطمیع اشراف کوفه و دور ساختن آنان از اطراف مسلم کرد. او بزرگان این قبایل را به میان شهر فرستاد که هم مردم را از ادامه یاری کردن مسلم بترسانند و هم برای آنها امان بگیرند. وی به محمد بن اشعث دستور داد همراه قبیله‌کنده و حضرموت بیرون برود و پرچمی برای امان دادن به کسانی که به او می‌پیوندند نصب کند (ابومخنف، ۱۴۱۷: ۵۹).

هنگامی که عبیدالله گروهی را برای دستگیری مسلم فرستاد، محمد ابن اشعث پیش رفت و گفت: «ای جوان! در امانی؛ خودت را به کشتن مده». اما مسلم همچنان مشغول جنگ بود و می‌گفت: «می‌ترسم که دروغ بگویند». محمد بن اشعث گفت: «به خدا دروغت نمی‌گویند و خدعه نمی‌کنند و فریب نمی‌دهند. این قوم پسرعموهای تو هستند و

تورا نمی‌کشند». مسلم از سنگ‌ها زخمی شده بود و تاب جنگ نداشت. نفسش گرفت و پشت به دیوار خانه داد. محمد بن اشعث به وی نزدیک شد و گفت: «درامانی». پرسید: «درامانم؟» گفت: «آری». آن جمع نیز گفتند: «درامانی». ابن عقیل گفت: «اگر امانم نداده بودید دست در دست شما نمی‌نهادم». آن‌گاه به دورش گرد آمدند و شمشیرش را از گردنش برگرفتند. گویی در این وقت از جان خویش نومید شد و چشمانش پرازاشک گردید و گفت: «این آغاز خیانت است». محمد بن اشعث گفت: «امیدوارم خطری نباشد». پرسید: «فقط امید؟ پس امان شما چه شد؟ انا لله وانا اليه راجعون» (طبری، ۱۹۶۷: ۳۷۴).

محمد بن اشعث از کسانی بود که ابن زیاد وی را با هزار سوار به سوی کربلا به کمک عمر سعد فرستاد (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱۵۵). نویسنده الفتح می‌گوید: زمانی که حضرت از قرابت خود با پیامبر ﷺ سخن یاد کرد، وی با گستاخی تمام فریاد زد: «ای حسین! چه قرابت است تورا با محمد مصطفی؟» در این هنگام امام حسین علیه السلام دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! پسر اشعث ادعا می‌کند مرا با پیامبر تو هیچ قرابتی نیست. همین امروز او را خوارگردان و سزای این گفتار را هر چه زودتر بدو برسان» (ابن عثم کوفی، ۱۳۸۲: ۸۹۹).

۴. قییس بن اشعث

وی به مانند شبث بن ربعی، از دیگر خوارجی بود که ابتدا امام را به کوفه دعوت کرد و سپس علیه ایشان وارد جنگ شد. امام علیه السلام در روز عاشورا او را نیز به همراه شبث بن ربعی و یزید بن حارث مورد خطاب قرارداد و عهدشکنی‌شان را یادآور شد (طبری، ۱۹۶۷: ۴۲۵). قییس بن اشعث در تلاش برای تحریک امام علیه السلام به تسلیم شدن، به آن حضرت گفت: «آیا تحت فرمان پسر عموهایت در نمی‌آیی؟! آنها رفتاری جز آن چه شما دوست داری نشان نخواهند داد و از آنها آزاری به تو نخواهید رسید». حسین علیه السلام فرمود: «تو برادر برادرت - محمد بن اشعث - هستی! می‌خواهی بنی‌هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از شما بطلبند؟ نه والله! من مانند فرد ذلیل، دست در دستشان نخواهم گذارد و همچون غلام و برده فرمانبردارشان نخواهم شد» (ابومخنف، ۱۴۱۷: ۱۵۲؛ تستری، ۱۴۲۲: ۶۷/۱۰).

۵. توبه کنندگان از خوارج

سعد بن حارث و ابوالحتوف بن حارث بن سلمه انصاری العجلانی، پس از شنیدن صدای فریاد امام حسین علیه السلام و شیون و ناله زنان حرم، پشیمان شدند و به سپاه کوفه حمله کردند تا به شهادت رسیدند (امین، ۱۴۰۳: ۲/۳۱۹). این دو نفر، سه تن از سپاه عمر بن سعد را کشتند (ابن درهم کوفی، ۱۴۰۵: ۱۵۴).

نتیجه گیری

با تحلیل و واکاوی جریان خوارج در دوران امام حسین علیه السلام می توان دریافت که آنها در واقعه عاشورا به صورت مستقیم و غیرمستقیم ایفای حضور کردند. حضور و تأثیر غیرمستقیم آنان در واقعه عاشورا، همان وجه منفی و حضور تبلیغاتی مخرب شان در شکل گیری این رویداد بود. خروج علیه خلیفه مسلمین، به هر دلیل که باشد، خارجی گری و طغیان علیه خلیفه به شمار می رود که از نظر عموم مسلمانان محکوم است. بنابراین، برای برخی از افراد جامعه اسلامی، خواسته یا ناخواسته، چنین مطرح شد که حرکت و قیام امام حسین علیه السلام نیز شبیه به طغیان گری خوارج است. امام علیه السلام خود با آگاهی نسبت به این تصورات، به روشن گری هایی در این زمینه پرداخت.

حضور و تأثیر مستقیم خوارج در واقعه عاشورا به دو شکل قابل بیان است؛ نخست، برخی از آنها با نامه نگاری خود در قامت دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه ظاهر شدند، اما پس از چندی صحنه را ترک کردند و دست کم موضع سکوت و پیمان شکنی در پیش گرفتند. برخی از آنان دنائت و خباثت را به حدی رساندند که به دنبال فروکش کردن کینه های ضد شیعی خود، به سپاه عمر سعد پیوستند و در به شهادت رساندن امام علیه السلام و یاران با وفایشان شرکت کردند؛ اگرچه اندک کسانی نیز توبه کردند و به فیض شهادت رسیدند.

پیشنهاد های آنان به امام علیه السلام در روز عاشورا با پاسخ های کریمانه آن حضرت روبه روشد و پاسخ ندادن امام علیه السلام به پیشنهاد هایشان سبب کسب هیچ گونه امتیازی برای آنان در جهت رشد در دستگاه اموی نگردید.



منابع

- آل ياسين، شيخ راضى (١٣٧٨ ش)، صلح امام حسن عليه السلام، پرشكوه ترين نرمش قهرمانانه تاريخ، پيشگفتار: عبدالحسين شرف الدين موسى عاملى، ترجمه: سيد على خامنه اى، تهران، چاپخانه گلشن.
- ابن اثير، عز الدين أبو الحسن (١٩٦٥ م)، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر.
- ابن بابويه، على بن حسين (١٤٠٤ ق)، الإمامة والتبصرة من الحيرة، قم، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام.
- ابن درهم الكوفى الاسدى، فضيل بن زبير بن عمر (١٤٠٥ ق)، تسمية من قتل مع الحسين عليه السلام من ولده و اخوته و اهل بيته و شيعته، تحقيق: السيد محمد رضا الحسينى، قم، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.
- ابن سعد، ابو عبد الله محمد (١٣٧٤ ش)، الطبقات الكبرى، ترجمه: محمود مهدوى دامغانى، تهران، انتشارات فرهنگ و انديشه.
- ابن شهر آشوب، محمد بن على (١٣٧٩ ق)، مناقب آل أبى طالب عليهم السلام، قم، علامه.
- ابن عثم الكوفى، ابو محمد احمد (١٩٩١ م)، الفتوح، بيروت، دار الضواء.
- ابن مسكويه، ابو على محمد (١٣٧٩ ش)، تجارب الامم، تحقيق: ابوالقاسم امامى، تهران، سروش.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ ق)، لسان العرب، بيروت، دار الفكر - دار صادر.
- ابو مخنف، لوط بن يحيى (١٤١٧ ق)، وقعة الطف، قم، جامعه مدرسين، چاپ سوم.
- اخطب خوارزم، موفق بن احمد (١٤٢٨ ق)، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمى، قم، انوار الهدى.
- امين، محسن (١٤٠٣ ق)، اعيان الشيعة، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- امينى، عبد الحسين (١٤١٦ ق)، الغدير فى الكتاب والسنة والادب، قم، مركز الغدير.
- التستري (شوشترى)، محمد تقى، (١٤٢٢ ق)، قاموس الرجال، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.

- جعفریان، رسول (۱۳۶۹ش)، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۵ق)، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- حسینی میلانی، سید علی (۱۳۹۲ش)، ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، قم، حقایق اسلامی.
- حلوانی، حسین بن محمد (۱۴۰۸ق)، نزهة الناظر وتنبيه الخاطر، قم، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام.
- خاتمی، احمد (۱۳۷۰ش)، فرهنگ علم کلام، تهران، نشر صبا.
- خصیبه، حسین بن حمدان (۱۴۱۹ق)، الهدایة الكبرى، بیروت، البلاغ.
- دیلمی، حسن بن محمد (۱۴۱۲ق)، ارشاد القلوب الی الصواب، قم، الشریف الرضی.
- الدینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸ش)، الأخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، مراجعه: جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴ش)، الملل والنحل، قم، الشریف الرضی.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۳ش)، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷م)، تاریخ الطبری، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۴ق)، العین، قم، هجرت.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷ش)، مجموعه آثار، قم، صدرا.
- _____ (۱۳۸۵ش)، حماسه حسینی، تهران، صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر (بی تا)، عاشورا؛ ریشه‌ها، انگیزه‌ها، پیامدها، رویدادها، قم، مدرسة الامام علی بن ابی الطالب عليه السلام.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا)، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر.
- The Encyclopedia of Islam, (1997), new edition, e.d.brill, Leiden.